

شرحی به مثابه متن

(نگاهی کوتاه به شرح اشارات
خواجه نصیرالدین طوسی)

شهنواز شایان فر*

مقدمه

شرح اشارات خواجه از مهم‌ترین متن‌های کلاسیک در تعلیم آموزه‌های مشائی در گذشته بوده است. امروزه نیز در حوزه و دانشگاه، یکی از دروس مهم در فراگیری حکمت مشأ به شمار می‌رود. شرح خواجه هم به لحاظ تبیین مجملات و عبارات پیچیده شیخ و هم به حسب دفاع از نقدهای مخربِ فخر رازی حایز اهمیت است. از آنجا که خواجه بر اکثر فنون علمی آن روزگار تسلط داشته، مباحث منطقی، طبیعی، فلسفی و عرفانی اشارات را با اشرافی تام تبیین، تحلیل و تفسیر کرده است. پس از او نیز، اشارات شیخ را با شرح اشارات خواجه می‌شناسند و با آن آموزه‌های اشارات را تعلیم می‌دهند.

دفاع از تفکر فلسفی، از برجسته‌ترین ویژگی علمی خواجه است. او در مصارع المصارع به انتقادات شهرستانی علیه فلسفه و در شرح اشارات و نقد المحصل به خوانش‌های نادرست فخر رازی از حقایق پاسخ می‌دهد.^۱

در عصر حاضر نیز مجامع علمی ما نیازمند شخصیت‌های جامع و برجسته‌ای همانند خواجه است تا به بسیاری از قرائت‌های نادرست و مغرضانه‌ای که در باب فلسفه اسلامی وجود دارد، پاسخ دهند و فارغ از روش‌های وارداتی و عینک‌های مستشرقین، فلسفه اسلامی را بازخوانی و تبیین کنند.

۱. معرفی اجمالی اشارات

شیخ الرئیس کتاب اشارات را در سه بخش منطق، طبیعیات و فلسفه الهی تدوین کرده است. بخش منطق مشتمل بر ده نهج و بخش طبیعیات مشتمل بر سه نمط است. از نمط چهارم تا نمط هفتم، محور بحث، مسائل فلسفه الهی است. مباحث فلسفی چهار نمط مذکور مخصوص الهیات بالمعنی الاخص است و بحث‌های مربوط به الهیات بالمعنی الاعم در این چهار نمط نیامده است؛ چنان که قطب الدین رازی ضمن اشاره به آنکه امور عامه، مقدمه الهیات بالمعنی الاخص است و بالعرض مورد بحث قرار می‌گیرد، اشتهاً باب مذکور در میان اصحاب این فن را دلیل نپرداختن شیخ الرئیس به آن، در این کتاب دانسته است.

ابن سینا در چهار نمط فلسفی اشارات، محور بحث را بررسی احوال موجود مجرد از حیث وجود قرار داده است؛ چنین بحثی یا درباره عوارضی است که در مقایسه با معلولات عارض موجودات مجرد می‌گردد و یا درباب عوارضی است که بذاتها عارض آنها می‌شود. دومی موضوع نمط هفتم، یعنی تجرید است و اولی از دو حال بیرون نیست: یا بحث از موجودات است از حیث اینکه مبادی وجود هستند که موضوع نمط چهارم می‌باشد؛ یا از حیث اینکه غایات وجودند که موضوع نمط ششم است و یا هیچ یک از دو قسم مذکور نیست، که موضوع نمط پنجم است. با توجه به مطالب مذکور عناوین نمط‌های چهارگانه به قرار ذیل است:

نمط چهارم: علل و مبادی وجود؛ نمط پنجم: صنع، ابداع و کیفیت فیضان معلولات از مجردات؛ نمط ششم: غایات وجود،

**خواجه
در آغاز
بخش حکمت
اشارات تقریر را
غیر از ردّ و
تفسیر را
غیر از نقد
دانسته و دقیقاً
به همین دلیل
متعهد می‌شود
که با آرای
شیخ مخالفت
نکند، اما او
در مبحث
علم الهی
نتوانسته است
تعهد خویش را
به جای آورد و
با طرح
اشکالات
پنج‌گانه
بر صورت تسمیه
زاید بر ذات
ابن سینا،
نظر گاه اشراقی
علم را
مطرح می‌کند.**

مبادی غایات و ترتیب؛ نمط هفتم: تجرید (بقای نفوس انسانی پس از مفارقات از بدن با همه معقولاتی که در او تقرّر یافته و کیفیت ادراک جواهر مجرّد و علم خداوند به موجودات کلی و جزئی).

وجه تسمیه نمط هفت به لحاظ تجرّد موضوعات آن از مواد جسمانی است. از آنجا که در نمط چهارم بحث از مبدأ وجود است، لازم می‌آید که در نمط پنجم درباره کیفیت مبدئیت او بحث شود؛ ازین رو در این نمط بحث صنع و ابداع مطرح می‌گردد.

پس از ذکر افعال باری تعالی در نمط پنجم، لازم است که درباره غایات آنها نیز بحث شود؛ زیرا در حکمت الهی، نه تنها درباره مبدأ فاعلی بحث می‌شود، بلکه درباره مبدأ یا علت غایی نیز گفت‌وگو لازم است؛ این کار در نمط ششم صورت می‌گیرد.



در همین نمط از وجود موجودات مترتبی که مبادی غایات آن افعالند، بحث می‌شود. همچنین نحوه ترتیب صدور آنها از مبدأ اول و نیز قاعده امکان اشرف از جمله مباحث نمط مذکور است.^۲

۲. معرفی شرح اشارات

خواجه در مقدمه منطقی اشارات از انگیزه شرح خویش سخن می‌گوید. او نخست ابن سینا را مؤید به نظر ثاقب و حدس صائب معرفی کرده و کتاب اشارات را حاوی امهات مطالب و مشتمل بر جواهر و بیاناتی دانسته که هم عالی از اکتناه معانی آن بازمانده‌اند، سپس یادی از شرح فخر رازی کرده و کوشش‌های او را در باب ایضاح مطالب اشارات یادآور می‌شود، اما در ادامه بیان می‌کند: فخر در ردّ ابن سینا مبالغه نموده و در نقض قواعد

آن از حد اعتدال خارج شده است و به تعبیر برخی از نازک اندیشان او اشارات را جرح کرده است نه شرح. به عقیده خواجه، شارح یک اثر باید یاری دهنده مؤلف در تفسیر معانی و مقاصد کتابو متمسک به عدل و انصاف باشد نه ناقض و معترض. البته اگر شارح نتوانست مطلبی را بر محمل درست حمل نماید، شایسته است که تعریضاً یا تلویحاً بدان اشارت نماید.

و در ادامه بیان می‌کند که در این شرح با تکیه بر میراث علمی معاصران و پیشینیان و نیز استنباط نظری خویش، درصدد ایضاح مطالب و مقاصد اشارات بر مبنای اصول و قواعد آن و پاسخ به پاره‌ای از اعتراضات فخر و نقدهای او بر اشارات است و قصد دارد پس از اتمام، آن را حل مشکلات اشارات بنامد.^۳

هم‌چنین خواجه در آغاز بخش حکمت اشارات تقریر را غیر از ردّ و تفسیر را غیر از نقد دانسته و دقیقاً به همین دلیل متعهد می‌شود که با آرای شیخ مخالفت نکند،^۴ اما او در مبحث علم الهی نتوانسته است تعهد خویش را به جای آورد و با طرح اشکالات پنج‌گانه بر صورت تسمیه زاید بر ذات ابن سینا، نظرگاه اشراقی علم را مطرح می‌کند.^۵

گفتنی است در پایان برخی از نسخ چاپی اشارات مطالبی حاکی از دردمندی و فضای نامطلوب درج شده است که به قرار زیر است:

اکثر مطالب این شرح را در حالتی که دشوارتر از آن ممکن نیست، نوشتم و اغلب آن را در مدت کدورت خاطر نگاشتم، بلکه بالاتر از آن آنها را در اوقاتی نوشتم که هر جزء از آن ظرفی برای غصه، عذاب الیم، ندامت و حسرت عظیم بود و آنها را در مکان‌هایی نگاشتم که هر لحظه در آن شعله‌های آتش دوزخ فروزان می‌شد و از بالای آن آتش گداخته بر سرم فرومی ریخت. زمانی نگذشت که چشمانم پر اشک و خاطر مکر نباشد. لحظه‌ای نبود که دردم افزون و غم مضاعف نگردد.

شاعر به فارسی چه خوب سروده است:

به گرداگرد خود چندان که بینم

بلا انگشتی و من نگینم

نمی‌دانم چرا در طول حیاتم، زمانی که انباشته از حوادثی که مستلزم ندامت دائمی و حسرت ابدی نباشد نیست و در طول حیاتم، غمها امیر لشگر زندگی‌اند و اندوهها لشگر آن‌اند.^۶

مدرس رضوی پس از نقل عبارات فوق در کتاب احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «معلوم می‌گردد که خواجه در قلاع اسماعیلیه در رنج و زحمت بوده و به اختیار در آنجا اقامت نکرده، بل از روی اکراه و اضطرار و در واقع در زندان و حبس بوده است و این است که از خداوند می‌خواهد او را هرچه زودتر از آن حال نجات دهد و از حبس اسماعیلیان آزاد گرداند.»^۷ درحالی‌که عبارات نقل شده در پایان شرح اشارات چاپی اساساً از آن خواجه نیست، بلکه نوشته کلب‌علی قزوینی (کاتب شرح اشارات) است. استاد حسن زاده‌ی آملی در شرح اشاراتی که به همت ایشان چاپ شده است، می‌فرماید: «مطالبی که در برخی نسخ چاپی آمده است، نه مشابه سخن

خواجه است و نه در نسخ خطی آمده است و انتساب آن به خواجه اشتباه محض است.^۸

در برخی از نسخ خطی شرح اشارات، پایان تألیف آن، ماه صفر ۶۴۴ گزارش شده است.^۹

خواجه به حسب سیاق کلام شیخ و عواملی دیگر، در اکثر مواضع، متن اشارات را تقطیع کرده و سپس به شرح آن می‌پردازد. در فصول کم حجم نیز تمام فصل را یکجا ذکر کرده و سپس آنها را شرح می‌نماید. در مواردی هم متن را واضح تلقی نموده و آن را بی نیاز از شرح معرفی می‌کند.^{۱۰}

در شرح نیز نخست در موارد نیاز به شرح لغوی و اصطلاحی الفاظ پرداخته و پس از آن توضیحات فنی و فلسفی را ارائه می‌کند.^{۱۱} هم‌چنین خواجه غالباً پیش از آغاز نمط، اجمالاً در باب مقاصد و مطالب آن سخن می‌گوید.^{۱۲}

او در این شرح، حصر نظر به اشارات نکرده و با نگاهی شبکه‌ای به کلیت آثار و آرای شیخ توجه دارد و مکرراً از آرای دیگر شیخ در آثاری چون شفا، قانون، نجات، المباحثات، مبدأ و معاد، عیون الحکمة و حکمت مشرقیه، مطالبی را گزارش می‌نماید.^{۱۳}

در باب مواجهه با اظهار نظرهای فخر رازی در اشارات نیز مواضع متفاوتی اتخاذ شده است، در مواردی اشاره‌ای به نظر فخر نمی‌کند، گاهی به اشاره‌ای اجمالی، نظر او را نقد می‌کند^{۱۴} و زمانی تفصیلاً اقوال او را نقل قول مستقیم نموده و به نقد آن می‌پردازد^{۱۵} و گاهی صرفاً مدعای او را ابطال می‌کند بدون آنکه به برهان او اعتنا نماید^{۱۶} و در مواردی نخست مقاصد شیخ را تفسیر و تبیین کرده و در پایان بدون گزارش سخن فخر و ابوالبرکات بغدادی، از ابطال رأی آنها خبر می‌دهد.^{۱۷} گاهی نیز از کلام فخر در شرح بهره می‌برد.^{۱۸}

شرح خواجه، شرحی همدلانه از اشارات شیخ و دفاع از مواضع فلسفی آن است، اما در مواضعی محدود تصریحاً یا تلویحاً نظر شیخ در اشارات فاصله می‌گیرد که برخی از آنها عبارتند از:

۱. علم خدابه عالم بدون وساطت صور علمی: حکمای مشأ از جمله ابن سینا معتقدند: خداوند عالم بالعنايه است؛ یعنی به واسطه صور مرتسمه علمی که زاید بر ذات اند به عالم علم دارد، اما خواجه موافق با نظر شیخ اشراقی، وجود ممکنات را علم خدا می‌داند، همان طوری که وجود صور ادراکی، علم ما هستند. به دیگر سخن: همان طوری که ما برای آگاه شدن از صور ادراکی نیازی به وساطت صورت ادراکی دیگری نداریم، بلکه به نفس همان صور ادراکی، بدانها آگاه می‌شویم؛ خداوند نیز برای علم به وجودات امکانی نیازی به وساطت صور علمی ندارد، بلکه به نفس وجود ممکنات، بدانها علم دارد؛ زیرا وجود ممکنات عین حضور نزد حق تعالی است؛ بنابراین که نزد خواجه، حصول شیء از فاعل، حصول برای فاعل است.

بنابراین نزد خواجه و حکمای اشراقی، حصول اثر(عالم) نزد مؤثر (خدا) شدیدتر از حصول مقبول(صورت علمی) برای

قابل(فاعل شناسا) است و وجه اشتراک هر دو، عدم وساطت صور علمی در آگاهی است.

بنابراین خواجه به رغم تعهدش در شرح اشارات، این نظرگاه ابن سینا را مورد نقد قرار می‌دهد و پنج اشکال بر آن وارد می‌کند که عبارتند از:

۱. قول به صور مرتسمه مستلزم اتحاد قابل و فاعل در خداست.

۲. قول به صور مرتسمه مستلزم اتصاف خدا به صفاتی است که نه سلبی است و نه اضافی..

۳. قول به صور مرتسمه مستلزم آن است که خدا محل کثرات علمی واقع شود.

۴. قول به صور مرتسمه مستلزم آن است که معلول اول مابین ذات حق نباشد.



۵. قول به صور مرتسمه مستلزم آن است که خدا فقط با وساطت امور حال یعنی صور علمی، امر مابین با ذات خویش را بیافریند.

صدرالمآلهین، اشکالات فوق را به تفصیل نقد می‌کند و رأی خواجه در خصوص علم خداوند به اشیا را که به نحو فاعل بالرضاست، نمی‌پذیرد؛ زیرا در رأی یاد شده خداوند صرفاً پس از آفرینش، علم تفصیلی به عالم دارد و در مقام ذات و پیش از خلقت، دارای علم اجمالی است. ملاصدرا رأی مختار خویش را علم تفصیلی حق به اشیا، پیش و پس از خلقت می‌داند.^{۱۹}

۲. علم خدا به جزئیات به نحو کلی: ابن سینا در فصل بیست و یکم نمط هفتم می‌نویسد: «فالواجب الوجود یجب أن لا یکون علمه بالجزئیات علماً زمانياً— حتی یدخل فیہ الآن و الماضي و المستقبل. فیعرض لصفه ذاته أن تتغیر. بل یجب أن یکون علمه بالجزئیات علی الوجه المقدس العالی عن الزمان و الدهر.» خواجه در شرح این سخن بیان می‌کند: علم زمانی نداشتن خداوند، نتیجه این دو مقدمه است: ۱. واجب الوجود

او در این شرح،
حصر نظر به
اشارات نکرده و
با نگاهی شبکه‌ای
به کلیت آثار و
آرای شیخ
توجه دارد و
مکرراً از آرای
دیگر شیخ
در آثاری
چون شفا،
قانون، نجات،
المباحثات،
مبدأ و معاد،
عیون الحکمة و
حکمت مشرقیه،
مطالبی را گزارش
می‌نماید

حکمای مشا
از جمله
ابن سینا
معتقدند:
خداوند عالم
بالعنایه است؛
یعنی به واسطه
صور مرتسمه
علمی که زاید
بر ذات اند
به عالم علم دارد،
اما خواجه
موافق با نظر
شیخ اشراق،
وجود ممکنات را
علم خدا
می داند.

موضوع تعیّر نیست. ۲. هرآنچه موضوع تعیّر نیست، تبدل صفات در آن راه ندارد؛ و در ادامه بیان می‌کند که حکم یاد شده (عدم علم خدا به جزئیات زمانی) با دیگر اصول فلسفی (همه معلول واجبی هستند که او به ذات خویش عالم است؛ علم به علت مستلزم علم به معلول است) ناسازگار است و شیخ برای بیان سازگاری آن می‌نویسد: «واجب الوجود به وجه کلی‌ای که به تعیّر زمان‌ها و احوال دگرگون نشود، به جزئیات علم دارد.»
خواجه پس از بیان تلاش شیخ در سازگار نشان دادن مسأله مذکور با اصول یاد شده، می‌نویسد: «بدان که این سیاق کلام شیخ مشابه با سیاق سخن فقها در تخصیص احکام عام است؛ بنابراین اگر حکم به اینکه علم به علت موجب علم به معلول است، حکمی کلی نباشد، واجب تعالی بر همه احاطه نخواهد



ابن سینا

داشت و اگر حکم یاد شده کلی باشد، جزئیات متعیر نیز از معلولات واجب‌اند؛ پس بنابر این حکم، باید خدا به آنها عالم باشد؛ بنابراین باید گفت علم به علت، موجب علم به معلول است، نه موجب احساس معلول. و ادراک جزئیات متعیر، صرفاً با آلات جسمانی چون حواس ممکن می‌گردد.»^{۲۰}
او در فصول نصیریّه مبحث یاد شده را چنین مطرح می‌کند: خداوند، عالم به همه ممکنات و قادر بر همه آنهاست؛ زیرا تعلق علم و قدرت خدا به برخی موجودات، تخصیص بدون مخصّص است، اما فلاسفه معتقدند: خداوند به جزئی زمانی علم ندارد؛ زیرا با علم خدا به جزئیات زمانی لازم می‌آید خداوند محلّ حوادث واقع شود؛ به این بیان که علم، حصول صورت مساوی از معلوم

نزد عالم است، حال اگر خدا به جزئی زمانی متعیر، عالم باشد با ابقای صورت پیش از تعیّر، دیگر به حالت جدید علم ندارد و با پیدایش صورت جدید آن نزد خدا، خداوند محلّ صور متعیر قرار می‌گیرد.»^{۲۱}

۳. تربیع ادراکات انسانی: ابن سینا در فصل هشتم نمط سوم اشارات ادراک را به سه گونه حسی، خیالی و عقلی می‌داند آنجا که بیان می‌دارد: «الشیء قد یکون محسوساً عند ما یشاهد، ثم یکون متخیلاً عند غیبتہ، بتمثل صورته فی الباطن کزید الذی أبصرته مثلاً إذا غاب عنک فتخیلته. و قد یکون معقولاً عند ما یتصور من زید مثلاً معنی الإنسان الموجود أيضاً لغيره.»^{۲۲}

بنابراین به گواهی متن یاد شده، شیخ در این موضع، از مشاء که به تربیع ادراکات (احساس، تخیل، توهم و تعقل) قائل بوده‌اند، فاصله گرفته و تثلیث ادراکات را مطرح کرده است. هم‌چنین متأثر از شیخ، میرداماد در جذوات و ملاصدرا در اسفار انواع ادراک را بر تثلیث می‌دانند، اما خواجه نصیر، در شرح سخنان شیخ، به پیروی از شیوه مرسوم مشاء تربیع انواع ادراک را مطرح کرده است و از توهم به عنوان یکی از مراتب ادراکی سخن گفته است. گفتنی است در حکمت متعالیه و عرفان برپایه آیات و روایات، نظام عالم بر مبنای تثلیث استوار است که عبارت است از: عالم شهادت مطلقه، مثال منفصل و عالم مرسلات مطلقه و کلیات؛ و بر مبنای تطابق عالم با آدم، ادراک انسانی نیز بر تثلیث است، بنابراین توهم همان عقل ساقط است.^{۲۳}

گفتنی است خواجه اهتمام قابل توجهی به شرح اشارات دارد؛ چنان‌که او پس از بیست سال، روایت دیگری از قصه سلمان و ابسال را یافته و به شرح اشارات می‌افزاید؛ به این بیان که او دو روایتی که از قصه مذکور در دست داشت، در راستای غرض شیخ نبوده‌اند تا اینکه بیست سال بعد از اتمام شرح اشارات به روایتی از داستان یاد شده دست می‌یابد که منسوب به شیخ^{۲۴} و مناسب مقاصد اوست و آن را در شرح خویش می‌آورد.^{۲۵}

مواجهه خواجه با آرای فخررازی در تبیین و شرح اشارات، غالباً مواجهه‌ای انتقادی است و در موارد بسیاری هم شرح او را نقد نکرده و حتی در مواردی عین عبارت فخررازی را در توضیح مقاصد شیخ‌ذکر می‌کند. گاهی با تقطیع عبارات فخر، آنها را نقد کرده و زمانی با تبیین و تفسیر درست مطالب، وجه ابطال سخن او را آشکار می‌کند، بدون آنکه مطالب او را نقل کند.

برخی از آموزه‌های مشائی که به حکمت مشاء منسوب است، به قرأت خواجه برمی‌گردد که در این موضع به دو مورد از آن اشاره می‌کنیم: ۱. وجودات خاص به مثابه‌ی حقایق متباین ۲. تشکیک عامی وجود که در همان فضای تباین وجودات مطرح است.

خواجه در فصل هفدهم نمط چهارم شرح اشارات در مقام نقد شبهات فخررازی، از تباین وجودات سخن می‌گوید؛ به این بیان که حقیقت واجبی وجود خاصی است که مخالف با دیگر

وجودات خاص امکانی است و مفهوم عام وجود به عنوان امر لازم و خارج بر همه وجودات حمل می‌شود، اما به نحو متفاوت نه برابر. و آنچه به ادراک درمی‌آید وجود مطلق عام یعنی مفهوم وجود است و آنچه به شکار ذهن در نمی‌آید، حقیقت وجود حق است.^{۲۶} از این رو متأخران، موجودات را در حکمت مشاء، حقایق متباینی می‌دانند که به تمام ذات بسیطشان از یکدیگر تمایز دارند و تمایزشان به فصول و عوارض نیست تا وجود، جنس یا نوع گردد.

هم‌چنین خواجه در شرح عنوان نمط چهارم اشارات (فی الوجود و علله) تشکیک عامی وجود را مطرح می‌کند؛ تشکیکی که مبتنی بر انکار تشکیک در ماهیات و پذیرش تباین وجودات است. البته خواجه در پاسخش به مبنای انکار تشکیک ماهیت تصریح می‌کند و تباین وجودات را در فصل هفدهم همین نمط بحث می‌نماید که بدان اشاره شد. بیان خواجه در این باره چنین است: «الوجود هاهنا هو الوجود المطلق الذی یحمل علی الوجود الذی لا عله له و علی الوجود المعلول بالمشکیک و المحمول علی أشياء مختلفه بالمشکیک لا یکون نفس ماهیته و لا جزءاً من ماهیته بل إنما یکون عارضاً فإذن هو معلول مستند إلی عله - و لذلک قال الشیخ فی الوجود و علله.»^{۲۷}

هم‌چنین خواجه در فصل هفدهم نمط چهارم در پاسخ به شبهات فخریه، به تفصیل از تشکیک عامی وجود بحث می‌کند.^{۲۸} تشکیک یاد شده، تشکیک در صدق و مفهوم وجود است، نه در حقایق خارجی وجود، اما تشکیکی که در حکمت متعالیه مطرح است، تشکیک خاصی است که متعلق آن حقیقت خارجی وجود است که در آن مابه‌الافتراق به مابه‌الاتفاق برمی‌گردد. متأخران نیز بر همین اساس از تشکیک وجود در مشاء سخن گفته‌اند و جای بسی شگفتی است که برخی ناآگاهان به حکمت، تشکیک یاد شده را در آثار متأخران، همان تشکیک خاصی حکمت متعالیه پنداشته‌اند.

نمونه‌ای از جامعیت و تسلط فوق‌العاده خواجه به مباحث اشارات: فصل نوزدهم نمط نهم اشارات عبارت است از «العرفان مبتدئ من تفریق و نفض و ترک و رفض ممعن فی جمع هو جمع صفات الحق للذات المریده بالصدق منته إلی الواحد ثم وقوف.»^{۲۹} خواجه در شرح آن می‌گوید: «شیخ در این فصل، همه مقامات عارفان را گرد آورده است. به تعبیر اهل ذوق، تعالی انسان در دو محور تخلیه و تحلیه است که هر کدام دارای درجاتی است. درجات تخلیه یا ترکیه عبارت است از: تفریق، نفض، ترک و رفض.» سپس خواجه به شرح لغوی و اصطلاحی درجات یاد شده می‌پردازد و در بیان اصطلاحی آن می‌نویسد: «عرفان عبارت است از تنزیه و جدایی ذات عارف از هر آنچه او را از حق بازمی‌دارد، سپس تخلیه عارف از آثار امور بازدارنده از حق همانند میل و التفات به آنها است تا در پرتو تجرد از ماسوی الله کامل گردد. پس از آن کمال را برای ذات خویش نخواهد (یعنی نظر به کمال خویش نداشته باشد)، سپس به طور کلی برایش انقطاع و اعراض حاصل شود.» خواجه در ادامه به درجات تحلیه

یعنی امعان، انتها و وقوف می‌پردازد، در باب مقام امعان بیان می‌کند: «هنگامی که عارف، از خویش منقطع گشت و با حق پیوند حاصل کرد، مشاهده می‌کند که هر قدرتی در قدرت حق مستغرق است و هر علمی، در علم او غرق است و هر اراده‌ای در اراده‌ی حق منکد است؛ بلکه هر وجودی از او نشأت گرفته است. هم‌چنین در پرتو انقطاع مذکور، حق، چشم او می‌گردد که با آن می‌بیند و سمع او می‌شود که با آن می‌شنود، قدرت او می‌گردد که با آن فعل از او سر می‌زند و علم او می‌شود که با آن می‌داند و وجود او می‌گردد که با آن یافت می‌شود، بنابراین عارف در این هنگام حقیقتاً به اخلاق الهی متخلق شده است.»^{۳۰}

بیان دو نکته در اینجا ضروری است: نخست آنکه خواجه در این موضع از قرب نوافل و نتایج آن سخن می‌گوید. شایان ذکر است در قرب فرائض، سالک، چشم و گوش خدا می‌گردد.^{۳۱} دوم آنکه بیان خواجه در باب استغراق در قدرت، علم، اراده و وجود،



توصیف درجه واحد با ویژگی‌های متعدد نیست، بلکه حاکی از درجات متعدد سلوکی در مقام واحدی با عنوان امعان است؛ برای روشن شدن این نکته به آغاز و انجام او مراجعه می‌کنیم که در آن آمده: «در نشأه اولی به ابتدا مردم را وجود داده‌اند، پس آگاهی، پس قدرت، پس اراده..... و چون معاد عود است به فطرت اولی می‌بایست که این صفات در او منتفی شود بر عکس این ترتیب. پس اول باید ارادت او در ارادت واحد مطلق که موجد کل است، مستغرق و منتفی شود، چنان که او را هیچ ارادت نماند؛ و چون وجود کل تابع ارادت واحد مطلق است تعالی ذکره، پس هر چه آید مطابق ارادت او باشد و این درجه رضاست و صاحب این درجه همیشه در بهشت بود. «لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ» و به این سبب خازن بهشت را رضوان گویند. چه تا به این مقام نرسد، از نعیم بهشت نیاید «وَ رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» و بعد از آن باید که قدرتش در قدرت او تعالی منتفی شود تا قدرت خود را به هیچ مغایر قدرت او نداند و آن را مرتبه توکل خوانند، «وَ مَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ

او نخست
ابن سینا را
مؤید به
نظر ثاقب و
حدس صائب
معرفی کرده و
کتاب اشارات را
حاوی امهات
مطالب و مشتمل
بر جواهر و
بیاناتی دانسته
که هم‌عالی
از اکتناه
معانی آن
باز مانده‌اند.

خواجه
کوشش‌های
فخر را در باب
ایضاح مطالب
اشارات یادآور
می‌شود، اما
در ادامه
بیان می‌کند:
فخر در ردّ
ابن سینا
مبالغه نموده و
در نقض
قواعد آن
از حد اعتدال
خارج شده است و
به تعبیر برخی
از نازک اندیشان
او اشارات را
جرح کرده است.
نه شرح.
به عقیده خواجه،
شارح یک اثر
باید یاری دهنده
مؤلف در تفسیر
معانی و مقاصد
کتاب و متمسک
به عدل و
انصاف باشد
نه ناقض و
معارض.

شئی قَدْرًا. و بعد از آن باید که علمش در علم او تنفی شود تا به خودی خود هیچ نداند و این مرتبه را تسلیم خوانند، «وَّ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» و بعد از آن باید که وجودش در وجود او تنفی شود تا به خودی خود هیچ نباشد و این مقام اهل وحدت است.^{۳۳} خواجه در ادامه مقام انتها را چنین بیان می‌کند: «پس از آن عارف به معاینه نه مفهوم درمی‌یابد صفات یاد شده، در قیاس با عالم کثرت، متکثر و در نسبت با واحد، متحد است، یعنی در قیاس با واحد، علم ذاتی حق، عین قدرت ذاتی اوست و قدرتش، عین اراده؛ و از آنجاکه وجود ذاتی‌ای برای غیر او نیست، صفات مغایر ذات و ذاتی که موضوع صفات باشد در کار نیست، بلکه همگی شیء واحد هستند. بنابراین در پایان که مقام وقوف است، نه واصفی هست، نه موصوف، نه سالکی هست و



سهرودی

نه مسلوک و نه عارفی هست و نه معروف.^{۳۳} خواجه مطالب مذکور را در اوصاف الاشراف چنین مطرح می‌کند: «در وحدت، سالک و سلوک، و سیر و مقصد، و طلب و طالب و مطلوب نباشد، «کل شیء هالک الا وجهه»، و اثبات این سخن و بیان هم نباشد و نفی این سخن و بیان هم نباشد، و اثبات و نفی متقابلانند و دوئی مبدأ کثرت است آنجا نفی و اثبات نباشد، و نفی نفی و اثبات اثبات هم نباشد، و نفی اثبات و اثبات نفی هم نباشد؛ و این را «فنا» خوانند، که معاد خلق با فنا باشد همچنان که مبدأ ایشان از عدم بود. «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ» و معنی فنا را حدی با کثرت است: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ»، فنا به این معنی هم نباشد، هر

چه در نطق آید و هر چه در وهم آید و هر چه عقل بدان رسد جمله منتفی گردد. «إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ».^{۳۴}

به تعبیر علامه حسن زاده‌ی آملی، در مقام وقوف، قیامت قیام کرده و یک حقیقت است که بیان می‌کند: «لمن الملک الیوم لله اواحد القهار».^{۳۵}

۴. شروح، تعلیقات و نسخ خطی و چاپی شرح اشارات نسخ خطی متعددی از شرح اشارات وجود دارد؛ که از آن جمله است:

۱. نسخه کهن موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که در ۶۷۲ و در زمان حیات خواجه - شش ماه قبل از وفاتش - نوشته شده است و اهدایی از سوی مرحوم مشکوه است.

۲. نسخه کهن و نفیس به تاریخ کتابت ۷۲۴ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

۳. نسخه‌ای به شماره ۱۲۶ کتابخانه مجلس که تاریخ تحریر آن ۹۲۵ است و در انتهای آن مکتوب است که: «نقل من نسخه کانت بخط العلامة الطوسی».

۴. نسخه متعلق به کتابخانه آستان قدس رضوی به تاریخ کتابت ۷۵۴.

هم‌چنین نسخ چاپی متعددی از شرح اشارات موجود است؛ از جمله:

۱. شرح اشارات خواجه در ۱۳۰۵ قمری.
۲. بخش طبیعیات و الهیات شرح اشارات در ۱۲۷۱ در ایران.

۳. شرح اشارات به همراه محاکمات قطب رازی در سه مجلد در ۱۳۷۹-۱۳۷۷ در تهران و در هند و مصر هم مکرر به طبع رسیده است.

۴. خلاصه‌ای از شرح سه نمط آخر اشارات در ۱۸۹۱ میلادی در بریل ضمن رسائل عرفانی شیخ الرئیس چاپ شده است.
۵. شرح طبیعیات اشارات در ۱۲۹۳ در هند.

۶. شرح اشارات به همراه شرح امام فخر رازی در ۱۲۹۷ و ۱۳۱۸ در هند.

۷. شرح اشارات به همراه امام فخر رازی در ۱۲۹۰ در آستانه.

افزون بر آثار چاپی مذکور، اخیراً استاد حسن زاده‌ی آملی، پس از چهار دوره تدریس بخش حکمت اشارات، آن را در دو مجلد همراه با تعلیقات ارزشمندی تصحیح و چاپ نموده‌اند. به نظر نگارنده در حال حاضر تصحیح و تحقیق یاد شده، بهترین چاپ شرح اشارات است و متنی مطلوب و منقح را جهت تحقیق و تدریس محققان و مدرسان حوزوی و دانشگاهی فراهم آورده است.

تعلیقات و حواشی متعددی نیز بر شرح اشارات نوشته شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. شرح علامه حلی به نام ایضاح المعضلات من شرح الاشارات.

۲. شرح قطب الدین رازی (درگذشته ۷۶۶) که به نام

محاکمات بین دو شرح فخر رازی و خواجه طوسی معروف است.

۳. تعلیق عبدالرزاق لاهیجی

۴. تعلیق سید ظهیرالدین میرزا ابراهیم بن قوام الدین همدانی (درگذشته ۱۰۶۶).

۵. تعلیق ملا محمد باقر بن محمد مومن سبزواری.

۶. تعلیق آقا حسین خوانساری (درگذشته ۱۰۹۹)؛ تعلیق خلیفه سلطان ملقب به سلطان العلماء وزیر شاه عباس.

۷. تعلیق غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی.

۸. تعلیق قاضی محمد سعید قمی ملقب به حکیم کوچک.

۹. تعلیق امیر رفیع الدین محمد بن حیدر الحسینی استاد مجلسی.

۱۰. تعلیق میرزا عبدالله افندی صاحب ریاض العلماء.

۱۱. تعلیق سید معزالدین بن فخر الدین مشهدی.

۱۲. تعلیق سید اسماعیل خاتون آبادی بر الهیات شرح اشارات.

۱۳. تعلیق میرزا محمد بن حسن شیروانی.

۱۴. حاشیه بر الهیات شرح اشارات تألیف محمد ملقب به معصوم حسینی که نسخه‌ای از آن در کتابخانه مرحوم شیخ الاسلام زنجانی موجود است.

به گزارش آقابزرگ طهرانی در الذریعة شرح اشارات خواجه توسط سید علی بن محمد بن اسدالله امامی اصفهانی به فارسی ترجمه شده است.^{۳۶}

برخی از علمای معاصر نیز شرح اشارات خواجه را به عنوان یک متن شرح نموده اند، از آن جمله:

۱. درس شرح اشارات و تنبیهات علامه حسن زاده آملی، از نمط سوم تا دهم در ۹ جلد. این اثر گرانبقدر از سوی انتشارات آیت اشراق و انتشارات مطبوعات دینی در ۱۳۸۸-۱۳۸۶ در قم به زیور طبع آراسته شده است.

۲. ترجمه و شرح نمطهای چهارم تا هفتم شرح اشارات به قلم آیت الله دکتر احمد بهشتی. نمط پنجم این اثر از سوی انتشارات دانشگاه تهران و دیگر نمطهای آن به همت بوستان کتاب چاپ شده است.^{۳۷}

منابع و مأخذ

- ابن سینا، الاشارات و التنبیهات، با شرح خواجه نصیرالدین طوسی، قم، نشر البلاغه، ۱۳۷۵.

- همو، الاشارات و التنبیهات، با شرح خواجه نصیرالدین طوسی، ج ۲ و ۳ (الجزء الاول و الثاني من الحکمه) تحقیق استاد حسن زاده‌ی آملی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۳.

- بهشتی، احمد، هستی و علل آن، ترجمه و شرح نمط چهارم از کتاب الاشارات و التنبیهات، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۳.

- حسن زاده آملی، حسن، درس شرح اشارات و تنبیهات، ج ۱، نمط سوم، به اهتمام جواد فاضل بخشایشی، قم، آیت اشراق، ۱۳۶۸.

- همو، درس شرح اشارات و تنبیهات، نمط نهم؛ مقامات العارفین، قم، آیت اشراق، ۱۳۸۸.

- السیوری الحلّی، مقداد بن عبدالله، الاتوار الجلالیه فی شرح الفصول النصیریة، تحقیق علی حاجی آبادی و عباس جلالی نیا، مشهد، الآستانة الرضویة المقدسة، مجمع البحوث الاسلامیة، ۱۴۲۰.

- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الحکمة المتعالیه فی الاسفارالعقلیه الاربعه، بیروت ۱۹۸۱.

- همو، اسرار الآیات، مقدمه و تصحیح از محمد خواجه‌ی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۶۰.

- مدرس رضوی، محمد تقی، احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۰.

نصیرالدین طوسی، آغاز و انجام، مقدمه و شرح و تعلیقات از آیت الله حسن زاده آملی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴.

- همو، اوصاف الاشراف، مقدمه و تصحیح از سید مهدی شمس الدین، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳.

پی‌نوشت‌ها

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی - واحد کرمانشاه.

۱. به رغم آن که خواجه در آثار فلسفی خویش، به تبیین آرای فیلسوفان و دفاع از آنها پرداخته است، در آثار کلامی خویش هم‌چون تجرید الاعتقاد و فصول نصیریة، به نقد برخی آرای فلسفی همانند قاعده الواحد و عدم علم خدا به جزئیات، می‌پردازد. سه احتمال در این باب وجود دارد:

الف. خواجه در هر علمی که وارد می‌شود صرفاً برپایه همان علم وارد می‌شود، به عنوان نمونه با ورود در مسائل کلامی، صرفاً از مقام یک متکلم سخن می‌گوید و دیگر علوم از جمله فلسفه را مورد شدیدترین نقدهای خویش قرار می‌دهد.

ب. مخاطب اصلی او در این نقدها فیلسوفان یونان و غیرمسلمان است.

۲۰. همان، الجزء الثاني من الحكمة، صص ۹۲۹-۹۲۸.
۲۱. الانوار الجلالية في شرح الفصول النصيرية، صص ۸۶-۸۳.
۲۲. شرح الاشارات و التنبهات، چاپ علامه حسن زاده آملی، الجزء الاول من الحكمة، ص ۴۱۵.

۲۳. دروس اشارات، ج ۱، نمط ۳، صص ۴۵۶-۴۵۳.
۲۴. از ابن سینا سه قصه بر جای مانده است که عبارتند از: قصه سلامان و ابسال که عبدالرحمان جامی آن را به فارسی منظوم کرده است. قصه حی بن یقظان که آن را در زمانی که در همدان محبوس بوده، تألیف کرده است و یکی از شاگردان او آن را تفسیر نموده است. رساله الطیر، قصه حکمی که فریدالدین عطار آن را با نام منطق الطیر به نظم در آورده است. (شرح الاشارات و التنبهات، چاپ علامه حسن زاده آملی، الجزء الثاني من الحكمة، ص ۱۰۱۹ پانوشت به گزارش از مقدمه معراجیه شیخ)

۲۵. شرح الاشارات و التنبهات، چاپ علامه حسن زاده آملی، الجزء الثاني من الحكمة، صص ۱۰۲۵-۱۰۲۲ «و أنا لا أتذكر ذلك المثل و لم يتفق لي مطالعة القصة من الكتاب المذكور و هي على الوجه الذي سمعته غير مطابقة للمطلوب هاهنا- لكنها دالة على وقوع هاتين اللغظتين- في نوادر و حکایات العرب... ثم إنی أقول قد وقع إلی بعد تحرير هذا الشرح قصتان منسبتان إلى سلامان و أبسال: إحداهما و هي التي وقعت أولاً إلى ذکر فيها- أنه كان في قديم الدهر ملك ليونان و الروم و مصر... فبهذا الوجه ليست هذه القصة مناسبة لما ذكره الشيخ و ذلك يدل على قصور فهم واضعها- عن الوصول إلى فهم غرضه منها و أما القصة الثانية- و هي التي وقعت إلی بعد عشرين سنة من إتمام الشرح و هي منسوبة إلى الشيخ و كأنها هي التي أشار الشيخ إليها. فإن أبا عبيد الجوزجاني آورد في فهرست تصانيف الشيخ ذكر قصة سلامان و أبسال له و حاصل القصة أن سلامان و أبسال كانا أخوين شقيقين و كان أبسال أصغرهما سنا و قد تربى بين يدي أخيه...»

۲۶. همان، الجزء الاول من الحكمة، صص ۵۷۵-۵۷۴.
۲۷. همان، الجزء الاول من الحكمة، ص ۵۳۹.
۲۸. همان، الجزء الاول من الحكمة، صص ۵۷۶-۵۷۲.
۲۹. عرفان از تفريق، نفض، ترك و رفض آغاز می شود و در جمع، عمق می یابد که عبارت است از جمع شدن صفات برای ذات مرید و به واحد منتهی می شود و سپس به مقام وقوف می رسد.
۳۰. همان، الجزء الثاني من الحكمة، صص ۱۰۷۶-۱۰۷۴.
۳۱. همان، الجزء الثاني من الحكمة، ص ۱۰۷۶ پانویس ۳.
۳۲. آغاز و انجام، صص ۶۴-۶۳ گفتنی است ملاصدرا بیانات و عبارات خواجه را با اندکی دخل و تصرف در اسرارالآیات (ص ۲۲۴) آورده است.

۳۳. شرح الاشارات و التنبهات، چاپ علامه حسن زاده آملی، الجزء الثاني من الحكمة، صص ۱۰۷۷-۱۰۷۶.
۳۴. اوصاف الاشراف، ص ۱۰۱.
۳۵. سورة هود(۱۱) / آیه ۱۲۳؛ دروس اشارات، ج ۱، نمط ۹، ص ۲۵۸.
۳۶. احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، صص ۴۳۶-۴۳۴.
۳۷. نگارنده نیز توفیق شاگردی ایشان را در دروس شرح اشارات خواجه، الشواهد الربوبية و اسفار داشته ام و از خداوند متعال مداومت حضور پربرکت ایشان را در محافل علمی مسئلت دارم.

ج. او از فلسفه رایج و سنتی گذر کرده و در جستجوی فلسفه‌ای کاملاً موافق با آموزه‌های دینی و نظرگاه‌های اشرافی است. برای آگاهی از پاره‌ای انتقادات خواجه از فلسفه از جمله نقد فاعل موجب بودن خدا و نقد قاعده الواحد ر.ک: الانوار الجلالية في شرح الفصول النصيرية، صص ۷۹-۷۷، ۸۲-۸۱.

۲. هستی و علل آن، صص ۳۴-۳۱.
۳. شرح الاشارات و التنبهات، نشر البلاغة، ج ۱، صص ۳-۲.
۴. شرح الاشارات و التنبهات، چاپ علامه حسن زاده آملی، الجزء الاول من الحكمة، ص ۱۷.
۵. در ادامه مقاله از آن بحث می شود.
۶. شرح الاشارات و التنبهات، نشر البلاغة، ج ۳، صص ۴۲۱-۴۲۰.
۷. احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، ص ۱۳.
۸. شرح الاشارات و التنبهات، چاپ علامه حسن زاده آملی، الجزء الثاني من الحكمة، ص ۱۱۶۸ پانوشت ۱.
۹. همان، ص ۱۱۶۸، پانوشت ۱؛ احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، ص ۴۳۴.

۱۰. شرح الاشارات و التنبهات، چاپ علامه حسن زاده آملی، الجزء الاول من الحكمة، صص ۵۶۹، ۶۰۳-۶۰۱؛ همان، الجزء الثاني من الحكمة، صص ۹۲۶-۹۲۱، ۹۲۷، ۹۹۴، ۱۱۳۲-۱۱۳۱.
۱۱. همان، الجزء الثاني من الحكمة، صص ۱۰۷۷-۱۰۷۴.
۱۲. همان، الجزء الثاني من الحكمة، نمط ۷، صص ۷۰۸-۷۰۷، نمط ۹، ص ۱۰۱۵، نمط ۱۰، ص ۱۰۹۱.

۱۳. همان، الجزء الاول من الحكمة، صص ۴۳۹، ۴۷۹، ۵۹۹؛ همان، الجزء الثاني من الحكمة، صص ۸۳۷، ۹۹۹، ۱۰۱۲.
۱۴. ر.ک: همان، الجزء الاول من الحكمة، ص ۴۶۴.
۱۵. ر.ک: همان، الجزء الثاني من الحكمة، صص ۷۲۱-۷۱۹.
۱۶. ر.ک: همان، الجزء الاول من الحكمة، ص ۵۴۸.
۱۷. ر.ک: همان، الجزء الثاني من الحكمة، صص ۸۴۳، ۵۴۸.
۱۸. ر.ک: همان، الجزء الثاني من الحكمة، ص ۱۰۱۵.
۱۹. الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة، ج ۶، ص ۲۰۹-۲۱۹.